

هفت تپه و سهم خواهان آن

محمدرضا کریمی

طی چند سال اخیر، یک سری فعالیت‌ها به شکلی جدید توسط گروهی موسوم به عدالت خواهان راه اندازی گردیده و تا کنون، به صورت برگزاری سمینارهای کارگری در کردستان و خوزستان نمودار شده است.

نخست، باید به کارگران فعال داخل هشدار داد و تاکید نمود که هرگونه همراهی با این گونه افراد، برابر با حذفشان از عرصه کنش های کارگری خواهد بود. نمونه های متعددی وجود داشته که چه با عناصر درون جمهوری اسلامی و چه با عناصر خارج از آن، مانند اپوزیسیون های سلطنت طلب، همکاری هایی داشته اند و در نهایت به ورطه ی حذف از فضای کارگری و نابودی در عرصه ی سیاسی کشیده شده اند.

ساختار جمهوری اسلامی و کلیت آن، یک ساختار سرمایه دارانه ی متشکل از سرمایه داری تجاری، مالی و انواع دیگر بخش های سرمایه داری است. این دو مقوله

یعنی جمهوری اسلامی و سرمایه‌داری از یکدیگر منفک نیستند. زمانی که می‌گوییم این سیستم به کارگران تریبون نمی‌دهد، باید دانست که هیچ‌گاه این اتفاق رخ نخواهد داد، مگر آن‌که در پس این اقدام، برای طیف حاکم منفعتی وجود داشته باشد. هرگونه تریبون‌دهی به کارگران یا جنبش‌های مستقل تنها در صورتی انجام می‌گیرد که برای ساختار مسلط، منفعتی خاص در نظر گرفته شده باشد؛ وگرنه مجموعه‌ی کنترل‌گر هرگز به شکل خودجوش و از روی دلسوزی چنین اجازه‌ای نخواهد داد.

درک ساختار حاکم بر جمهوری اسلامی نباید به یک هرم قدرت که در راس آن یک فرد مشخص یا گروه محدود قرار دارد، تقلیل داده شود. این ساختار به‌صورت شبکه‌ی پیچیده‌ای عمل می‌کند که بخش‌های مختلفی در آن هم‌زیستی دارند. سرمایه‌داری در اشکال مختلف خود، اعم از سرمایه‌داری تجاری، مالی و...، در این ساختار در تعامل با یکدیگر هستند. این بخش‌های مختلف برسازنده‌ی قدرت، از طریق نیروهایی که به عنوان سربازان خود انتخاب کرده‌اند، به اجرای منافع و پیش‌برد برنامه‌هایشان می‌پردازند.

به بیان دیگر، این ساختار نه به‌عنوان یک مجموعه‌ی یکپارچه‌ی دارای فرماندهی مستقیم، بلکه به‌عنوان سامانه‌ای که در آن منافع اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک در هم تنیده شده‌اند، باید مورد تحلیل قرار گیرد. از این‌رو، کارگران و کنش‌گران اجتماعی باید نسبت به چنین ساختارهایی هوشیار باشند و بدانند که هر گونه تعامل با آنها، بدون درک دقیق از منافع پشت‌پرده، می‌تواند زمینه‌ساز سقوط و نابودی باشد.

یکی از مصادیق این وضعیت، گروه موسوم به عدالت‌خواهان است. جریانی که از دل دانشگاه امام صادق بیرون آمد. دانشگاهی که با پیگیری‌های مهدوی کنی شکل گرفت تا به‌زعم خودشان مدیران نسل بعدی نظام را تربیت کند. از همین دانشگاه، افرادی مانند بذریاش و بسیاری دیگر بیرون آمدند و به نهادهای کلیدی مانند وزارت‌خانه‌ها، صداوسیما و... نفوذ کردند. برای نمونه، اگر شبکه افق را در نظر بگیریم، بسیاری از مجریان و دست‌اندرکاران این شبکه از همین دانشگاه آمده‌اند. البته مفهوم دانشگاه را این افراد حتی در همان شکل محدودش هم به انحراف کشانده‌اند. این دانشگاه در واقع یک هلدینگ تجاری بوده که مالکیت حدود ۴۹.۸ درصد سهام ذوب‌آهن فولاد خزه، ۸۳ درصد شرکت دارویی لقمان، و عملاً ۱۰۰ درصد شرکت ریسندگی و بافندگی پوشاک جامعه را در اختیار دارد. علاوه بر این، مالک پاساژهای نور، میلاد نور و بسیاری دیگر از دارایی‌هایی است که یا علنی نشده‌اند یا آن‌قدر زیاد هستند که پیگیری جزییاتشان وقت خاص خود را می‌طلبد. نکته این‌جاست که به اصطلاح عدالت‌خواهان، به جای این‌که مطابق با مدعیاتشان، به مسایل واقعی کارگران بپردازند، با انحراف مسیر، در بیرون از کارگاه‌ها و کارخانه‌های هلدینگ دانشگاه صادق به عضوگیری از عناصر متزلزل کارگری می‌پردازند و موارد مربوط به آنان را با تحریف در بوق و کرنا گذاشته‌اند. برای نمونه، کارگران ذوب‌آهن فولاد خزر چند هفته‌ی گذشته، اعتراضاتی به راه انداختند؛ اما این جریان که ادعای «جنبش عدالت‌خواه کارگری» بودن را دارد، به جای پرداختن به این اعتراضات، به منظور انحراف افکار عمومی، در حال نرد باختن در دیگر محیط‌های کارگری بود. در کدام محیط و با تکیه بر کدام موضوع؟ در جایی مانند هفت‌تپه و با تکیه بر این موضوع که مشکل هفت‌تپه مربوط به ساخت الیگارشیک دوره‌ی روحانی بوده است!

هفت‌تپه از آن‌رو برایشان مهم است که واجد سابقه‌ی مبارزاتی‌ست و البته چند نفر خودفروخته هم در آن‌جا حضور دارند.

ماجرای «سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت‌تپه» تنها مربوط به دهه ۹۰ نیست؛ بلکه پایه‌های آن در دوران پهلوی گذاشته شد، و بعد از یک دوره اغما، در اواخر دهه ۸۰ و دهه ۹۰ دوباره زنده شد. این احیا می‌توانست به کنشی گسترده و قابل پیوندیابی با دیگر محیط‌های کارگری منجر شود که متأسفانه به دلیل برخی تصمیمات اشتباه از سوی فعالان کارگری، این روند تثبیت نشد و حداقل‌هایی که ممکن بود به دست بیایند نیز یا حاصل نشدند یا بعد از مدتی بازپس گرفته شدند؛ تا آن حد که هفت‌تپه بدل به طعمه‌ای چرب برای انواع و اقسام سواستفاده‌گران شده است!

جریان موسوم به «جنبش عدالت‌خواه کارگری» یکی از خیل آن سوءاستفاده‌گران است که بر هفت تپه چنگ انداخته تا با اعمال فشار بر دیگر جریان‌های نشسته بر مسند قدرت، سهمی از قدرت برده باشد. افراد منتسب به این جریان در چارچوب منازعات درون‌ساختاری عمل می‌کنند، بنابراین انتظار عدالت داشتن از آنان، برابر با وهم مهلکی خواهد بود. بسیاری از افرادی که به این جریان پیوسته‌اند، از بخش‌های مختلف کارگری آمده‌اند و ستمی که بر آن طبقه اعمال شده را تجربه کرده‌اند؛ اما تاریخ بارها نشان داده که ساختارهای حاکم از این گروه‌ها به عنوان ابزار استفاده کرده‌اند. همان‌طور که در کودتای ۲۸ مرداد، یا در جریان انقلاب، و بعد در دهه‌های شصت و هفتاد، سردم‌داران سیاسی از این گروه‌ها به عنوان لمپن‌پرولتاریا استفاده کردند، چماق را به دستشان دادند و مخالفان را سرکوب کردند. امروز هم همین

اتفاق در حال رخ دادن است. از این گروه‌ها عضوگیری می‌شود تا به عنوان پادو به محیط‌های کارگری با سابقه‌ی انجام کنش‌های مشخص رفته، در راستای تخریب فضاهای کارگری سازنده، اقدام کنند.

از سویی دیگر، سنخی تفکیک وظایف میان آنان و برخی افراد مانند علی‌زاده که رسانه‌ای تحت عنوان جدال را به راه انداخته و کسانی مانند امیر خراسانی که به نام چپ و سوسیالیسم فعالیت می‌کنند، شکل گرفته است. مدام از مارکس غیر انقلابی سخن می‌گویند، درس‌گفتار مارکس برگزار می‌کنند و با کلیدواژه‌هایی مانند نتولیرال و الیگارشی، وجهی از توهم توطئه را به هر سو می‌پراکنند. این افراد به جای ارایه‌ی راه‌کارها یا سازمان‌دهی کنش‌های واقعی، راه‌کارها را به مجموعه‌ای از واژه‌های پوچ و بی‌اثر و کنش‌ها را به دست و پا زدن‌های بی‌سرانجام تبدیل می‌کنند.

در حالی که جریاناتی مانند سندیکای شرکت واحد، هپکو، معدن طبس و... به آنها بها نداده یا به اندازه کافی برایشان جذاب نبوده‌اند، بر ماجرای هفت‌تپه سوار شده‌اند. هرچند مشخص است که از مجموعه‌ی هفت‌تپه چه کسانی با آنان هم‌راهی می‌کنند؛ اما باز از ترس بایکوت شدن توسط افراد سالم آن ناحیه، نام به اصطلاح فعالین کارگری آن‌جا را در بنرهایشان ذکر نمی‌کنند. حتی در بیانیه‌های منتشرشده، نام «فعالین کارگری» را در انتها و به‌صورت مبهم می‌آورند، که البته افراد موردنظرشان در جهت منافع کارگران «فعالیت» ندارند. این شکل از اقدام، به افرادی که در دوره‌ای خاص اقدامات درستی انجام داده‌اند، این اخطار را می‌دهد که اگر آن افراد به دنبال این جریانات بروند، در واقع سرکوبی به‌مراتب شدیدتر را پذیرفته و به شکلی فاجعه‌بار برخلاف منافع طبقاتی خود حرکت خواهند کرد.

چنان‌چه در شماره‌ی پیشین روزنامه بدان اشاره شد، یکی از مسایلی که اینان در جریان فولاد سعی کردند برجسته کنند، مساله‌ی اخراج کارگران فولاد در زمستان سال گذشته بود که بعد از مدتی، تحت تاثیر تلاش هم‌کاران آگاهشان، اعتصاب و اعتراضاتی شکل گرفت که باعث شد مدیریت فولاد مجبور به عقب‌نشینی شود و اخراج‌شدگان را دوباره به کار برگرداند. اکنون این جریان‌ها آمده، این مورد را به نفع خود مصادره کرده و ادعا نموده‌اند که بازگشت کارگران نتیجه‌ی تلاش‌های موجودات موهومی تحت عنوان «مسولین» بوده است! حتی از امام‌جمعه و نمایندگان نیز نام برده‌اند؛ درحالی‌که واقعیت چیز دیگری است. مسئله‌ی هفت‌تپه، سایر کارخانه‌ها، ارکان ثالث، وضعیت بازنشستگان و بسیاری دیگر از اعتراضات و اعتصابات وجود دارد که این افراد در آنها دخالتی ندارند؛ اما درعین‌حال، با انحراف افکار عمومی سعی در سوار شدن بر آنها را دارند.

مساله‌ی دیگری که وجود دارد، تفاوت میان اعتراض و اعتصاب است. این‌ها دو مقوله‌ی جدا از هم هستند، اما جریان‌های انحرافی عمداً آن دو را با هم یک‌سان در نظر می‌گیرند. درحالی‌که این فعالان واقعی کارگری هستند که زمان‌بندی و هدف‌مندی این اقدامات را تعیین می‌کنند. اگر این اقدامات هوشمندانه و سازمان‌یافته انجام شود، می‌تواند به دست‌آوردهایی منجر شود، مانند همان چیزی که در فولاد اتفاق افتاد. اما اگر صرفاً روی مصالحه یا بزرگ کردن برخی افراد به‌عنوان «نماینده» تاکید شود، این خطر وجود دارد که نمایندگان تحت فشار قرار بگیرند، متلاشی شوند یا به همکاری با طرف مقابل تن دهند. هر کدام که روی دهد، در نهایت این کارگران خواهند بود که متضرر می‌گردند.

در این دوران یک خلاء بزرگ وجود دارد: **خلاء گفت‌وگو مارکسیستی**. آسیبی که جنبش هفت‌تپه دید، ناشی از این بود که وقتی صدا و اعتراضات کارگران بلند شد، عده‌ای در بیرون از آن محیط، بدون ادراک زوایای آن حرکت، شروع به تحریف و بزرگ‌نمایی کردند. شعارهای نادرستی مطرح شد که متناسب با موقعیت نبودند. این روند در نهایت منجر به شکل‌گیری یک حباب شد. حبابی که خیلی زود ترکید و نتیجه‌ی آن را امروز در وضعیت نامطلوب هفت‌تپه می‌بینیم.

همواره در شرایطی که کارگران بدون توسل به جریانات انحرافی برمی‌خیزند، جریان‌های فرصت‌طلب وارد میدان شده و امتیازگیری می‌کنند. اکنون نیز این به اصطلاح عدالت‌خواهان، بدون مواجهه با پرسش‌هایی حقیقی چون: چرا وقتی پای کارخانه‌های زیر نظر دانشگاه صادق یا هلدینگ‌های اقتصادی مرتبط با شما در میان است، هیچ اقدامی انجام نمی‌دهید؟ چرا سراغ مشکلات واقعی کارگران آن‌جا نمی‌روید؟ و...؛ به راحتی در این فضا مانور می‌دهند. این مساله نشان می‌دهد که تریبون‌داران مدعی مارکسیسم، برخلاف تمام ادعاهایی که مطرح می‌شد و برخلاف تمام برجسب‌هایی که جمهوری اسلامی به افراد مختلف زد تا آن‌ها را سرکوب کند، نتوانستند ارتباط مشخصی با بدنه‌ی جریانات کارگری برقرار کنند.

در عین حالی که بسیاری از کارگران طی اعتراضات و اعتصابات هفت‌تپه رشد نموده، نسبت به توان خویش ایمان پیدا کردند؛ اما نباید این را نادیده گرفت که وضعیت آشفته‌ی کنونی موجب بروز نوعی ناامیدی در بین بسیاری کارگران شده است. ناامیدی‌ای که در دو گرایش نمایان می‌شود:

- یک گرایش که به سلطنت‌طلبی یا حداقل به نیروهای خارجی مثل آمریکا با این تصور که آن‌ها می‌توانند رفاه را به ارمغان بیاورند، متمایل شده است.
- گرایش دیگری که به قدرت جمهوری اسلامی متمایل است و معتقد است که تنها از طریق تعامل با این ساختار می‌توان به برخی دست‌آوردها رسید.

این گرایش‌ها هنوز در سطح محدودی قرار دارند؛ اما امکان گسترده‌تر شدنشان وجود دارد و کلیتِ هر دو نشان می‌دهد که برخی کارگران به این نتیجه‌ی اشتباه رسیده‌اند که حتی اگر قدرت‌های حاکم کاملاً منافع اکثریت کارگران را دنبال نکنند، حداقل با نوعی هم‌کاری نصف و نیمه می‌توان انتظار حداقل‌هایی را از آنان داشت. نتیجه‌ای که ناشی از تمنای قدرت یا به بیان دیگر، میل به اتکا به نیرویی برتر برای رسیدن به رفاهی نسبی است.

آشفته‌گی کنونی به این معنا نیست که شرایط از نظر منطق سرمایه‌داری غیرعادی باشد، بلکه اتفاقاً سرمایه‌داری برای بقای خود به چنین وضعیتی نیاز دارد؛ چرا که «دزد دنبال بازار آشفته می‌گردد.» اما از دیدگاه کارگران و کسانی که واقعا در این مسیر دست به کنش زده‌اند، وضعیت موجود غیرقابل قبول است.

راه‌کار چیست؟ حرکت به سمت مشخص کردن عناصر اصلی مبارزه و نمایان ساختن افقی مشخص. این کار را نمی‌توان با شعارهای توخالی، تشکیل گروه‌های چندنفره که نام‌هایی مانند «اتحادیه»، «بلوک»، «شورا» و... بر خود می‌گذارند، به پیش برد. نام‌گذاری‌هایی که تنها از سر پوشاندن انفعال فردی و جمعی پدید آمده‌اند. هم‌چنین، بدون درک شرایط واقعی کارگران ایران، هرگونه چشم‌داشت از اتحادیه‌های بزرگ اروپایی و غیراروپایی یا دیگر نهادهای بین‌المللی، نمی‌تواند راه‌گشا باشد. چنین

تقلایبی را می‌توان هم‌ساز با دست و پا زدن‌های به اصطلاح عدالت‌خواه دانست؛ زیرا همان‌طور که جریان موسوم به عدالت‌خواه از کارگران فقط به‌عنوان یک اسم و یک ابزار استفاده می‌کند، آنان نیز از نام کارگران به سود توهّمات خود بهره‌برداری می‌کنند.

این وضعیت آشفته، وجود قدرت‌های داخلی و خارجی، و حتی بی‌افقی‌ای که در میان بسیاری از کارگران دیده می‌شود، نباید باعث شود کارگران به دنباله‌رو جریانات انحرافی‌ای که مدام در حال سربرآوردن از مرداب سرمایه‌داری هستند، تبدیل شوند و کسانی که وارد این عرصه می‌شوند، باید پیش از هرچیز، با مشخص نمودن موقعیت خود و پایدار ساختن آن، اقدام نمایند.

روزنامه

منتشر شده در صفحه ۱ از شماره ۲/۲ **روزنامه**

دوشنبه ۴ فروردین ۱۴۰۴، ۲۴ مارس ۲۰۲۵

سایت:

www.Ruzname.org

ایمیل:

RUZNAME2@gmail.com

اینستاگرام:

https://www.instagram.com/ruzname_2

تلگرام:

https://t.me/RUZNAME_2

یوتیوب:

<http://www.youtube.com/@Ruzname-2>

کلاب هاوس:

<https://www.clubhouse.com/house/روزنامه>